اسماء و صفات خدا

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۲
معنی اسم و صفت	۳
۱- دیدگاه بصریّن	۳
۲- دیدگاه کوفیّن	۳
خدا به وصف نمی‌آید	۴
توقیفی بودن اسماء و صفات	۵
صفات ذات خدا و صفات فعل	۶
۱- ویژگیهای صفات ذات	۶
۲- ویژگیهای صفات فعل	۷
دو تذکر در مورد صفات فعل	۹
اقسام اسماء و صفات فعل	۱۰
۱- لفظی	۱۰
صفات ثبوتی و سلبی	۱۰
صفات جمال و جلال	۱۱
۲- کَونی	۱۲
تباین صفات انسان و خدا	۱۳
۱- دیدگاههای آلوده	۱۳
۲- اشتراک لفظی نه معنوی	۱۳
فائده‌ی اسماء و صفات	۱۶
۱- ابواب دعا	۱۶
۲- کلیدهای معرفت	۱۷
۳- نشان از بی‌نشان	۱۸
۴- اثر تربیتی	۲۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا نُورَ اللَّهِ الَّذِی یَهْتَدِی بِهِ الْمُهْتَدُونَ

مقدمه:

بحثِ اسماء و صفاتِ خدای متعال، یکی از شیرین‌ترین مباحثِ معرفةالله است، که اگر آنگونه که نظر شارع مقدس است ارائه گردد، بسیاری از پیچیدگی‌های حاصل از وسوسه‌های غلط فکری در این مورد را برطرف می‌سازد.

متأسفانه علیرغمِ صراحت و بداهت این مسئله در بیان قرآن و سنّت، کمتر نویسنده‌ای در بین متداولین توانسته چهارچوب صحیح آنرا تبیین کند، و معمولاً، آنقدر خدا را پایین آورده‌اند که او را در حدِّ خلق تنزل داده، و برای او شبیه ساخته‌اند، و یا مسائل را با هم خلط کرده، و از حقیقت دور مانده‌اند.

در این نوشته کوتاه، مختصراً به محورهای اصلی اسماء و صفات طی چند فراز اشاره می‌شود.

به این امید که در این مسیر، عنایات آن آیت کبری و صفت عظمی و اسم حسنای الهی، حضرت بقیةالله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یاریمان دهد.

اللهم عجّل فرجه وسهّل مخرجه

گرگان ـ ۱۳۷٦/٤/٥

ابراهیم حنیف نیا

معنی اسم و صفت: در مورد اسم دو دیدگاه وجود دارد:

۱- دیدگاه بصریّن، که اسم را مشتق از "سمّو" می‌دانند، و"سمّو" به معنی "علّو" و برتری.

زیرا اسم به جهت رفعت و بلندی درجه بر فعل و حرف، دارای این نام می‌شود. یا به اعتبار اینکه مسمّی به‌وسیلهٔ اسم، ارتفاع و بلندی پیدا می‌کند، و از خفا و پنهانی به مرحله ظهور می‌رسد.

۲- دیدگاه کوفییّن، که اسم را از "وسم " مشتق دانسته‌اند که به معنی "علامت" است. که گاهی "الف" و یا "واو" حذف می-شود و "سمه" بر وزنِ زِنَة و صِلَة و عِدَة.

"کلمهٔ اسم در لغت به‌معنی نشانه و علامت است و همزه‌اش همزهٔ وصل، و از حرف اصلی کلمه نیست، اینست که در موقع اتّصال به کلمه و یا حرف دیگر، در تلفظ ساقط می‌گردد. ولی در جملهٔ "بسم‌الله" حتّی در ضبط هم افتاده است."[۱]

فرمایشاتِ معصومین﴿ع﴾، دیدگاه کوفییّن را تأیید می‌کند. چنانکه از امام رضا﴿ع﴾ پرسیده شد: مَا السِّمَةُ؟ فَقَال: اَلْعَلَامَة. اسم یعنی چه؟ فرمود: یعنی علامت.[۲]

"صفت" هم به معنی "نشانه" است. گرچه "صفت" و "اسم" با هم مترادف و هم‌معنی نیستند، ولی با هم متخالف و متباین هم نیستند، بلکه نزدیک به یکدیگرند. مثل لفظ قطع و یقین، که به‌معنی اعتقاد جازم می‌باشند، و در عین اینکه مترادف نیستند، متخالف هم نیستند.

پس اسم به معنی "علامت"، و صفت به معنی "نشانه"، هر دو یکی است.

البته مسلّم است که علامت، غیر از ذوالعلامة است. هرچه که علامت چیزی شد، مسلّماً غیر از خود آن چیز است، لذا اسماء و صفات خدای متعال غیر از او هستند، و خدا غیر از اسماء و صفاتی است که نشانه‌ها و علایم اویند. ما با این اسامی و صفاتی که برای خدا آمده، او را نشان می‌دهیم و به‌سوی او اشاره می‌کنیم، بدون اینکه خدا باشند، (اسم الله غیر الله).

امام صادق﴿ع﴾ فرمود: وَ اللَّهُ يُسَمّى بِأَسْمَائِهِ وَ هُوَ غَيْرُ أَسْمَائِهِ، وَ الْأَسْمَاءُ غَيْرُهُ.

همچنین امام صادق﴿ع﴾ به هشام‌بن‌حَکَم فرمود: «خداوند ۹۹ اسم دارد، اگر اسم همان صاحب اسم باشد، باید هر اسمی خدا باشد، ولی خدا معنایی است که این اسماء بر او دلالت می‌کند، و همه غیر اویند، مانند: نان اسم خوردنی، و آب که اسم آشامیدنی، و جامه که اسم پوشیدنی، و آتش که اسم سوختنی است...»[۳]

---

۱. بیان مرحوم آیت الله خوئی، ص ۵۵۶.
۲. توحید صدوق، ص۲۳۰.
۳. اصول کافی، ج۱، ص ۱۵۵.

خدا به وصف نمی‌آید:

ای بلند از وهم و قال و قیلِ من　　خاک بر فرقِ من و تمثیلِ من

در عین حال که خدا قدرت‌هائی به انسان عطا فرموده، اما او فقیرِ محض است و محدودالذّات. و به علّت عدمِ احاطه این موجودِ ناتوان بر ذاتِ بی چون الهی، او را توان و امکان انتخاب اسم یا صفتی که شایستهٔ ذاتِ لایتناهی خدا باشد نیست.

در قرآن و روایات معصومین﴿ع﴾ به‌شدت تأکید بر این است، که خدا را به آنچه خود وصف نموده بخوانید و از قرآن و کلام معصومین تجاوز ننمائید.

سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ

سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یَصِفُونَ

سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ

امیرالمؤمنین﴿ع﴾ می‌فرماید: ُ وَ لَا یَصِفُهُ لِسَانٌ[1]

در این بیان، مولا تمام زبان‌ها را به طورِ اطلاق، عاجز از وصف نمودنِ خدا معرّفی فرموده است.

بنابراین و بدونِ استثنا، زبانی نخواهد بود که بتواند خودسرانه از پسِ توصیفِ الهی برآید، مگر زبانی که اینگونه توصیفات را از وحی، و در نتیجه، از خودِ خداوند گرفته باشد، و حکم او فقط بازگو کنندگی باشد و بس.

امام کاظم﴿ع﴾ می‌فرماید:

أَنَ اللَّهَ أَعْلَی وَ أَجَلُ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ یُبْلَغَ كُنْهُ صِفَتِهِ فَصِفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ كُفُّوا عَمَّا سِوَی ذَلِكَ.

ترجمه: «همانا خداوند برتر و بزرگتر از آن است که به عمقِ صفاتش پی بُرده شود، پس او را به آنچه خود وصف کرده وصف کنید، و از غیر آن خودداری نمائید.»[2]

و هنگامیکه راوی از آن حضرت در مورد صفتی از صفات خداوند سؤال نمود، فرمود:

لَا تَجَاوَزْ مَا فِي الْقُرْآنِ. از آنچه در قرآن آمده تجاوز نکن.[3]

---

۱. نهج البلاغه فیض خطبه ۷۷.

۲. اصول کافی، ج۱، ص۱۳۷، ترجمه مصطفوی.

۳. همان منبع.

دربارهٔ خطبهٔ ۹۰ نهج‌البلاغه نقل شده که، این خطبه را امیرالمؤمنین بر منبرِ کوفه به این جهت ایراد فرمود که شخصی از امام(ع) خواست تا خدا را برایش آنچنان توصیف کند که گویا او را با چشم می‌بیند، تا بر محبّت و معرفتش به خدا افزوده شود. امام علی(ع) از اینکه آن مرد درخواست وصف خدا را نمود، به‌قدری غضبناک شد که اعلام فرمود همه در مسجد جمع شوند، به طوریکه مسجد پُر از جمعیّت شد، حضرت در حالی‌که از این درخواستِ نادرست غضبناک بود و رنگش متغیّر شده بود روی منبر قرار گرفت و پس از حمد و ستایش خدا و بیان نعمتهای او فـرمـود:

...فَمَا دَلَّكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأْتَمَّ بِهِ وَ اسْتَضِئْ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرْضُهُ وَ لَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ وَ أَئِمَّةِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكِلْ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْك...

ترجمه: «پس آنچه قرآن تو را به صفات خدا راهنمایی کرده پیروی کن، و به نورِ هدایتِ قرآن روشنایی جوی و آن صفاتی را که شیطان به آموختن آن تو را واداشته و در کتاب دانستن آن برتو واجب نشده، و در سنت رسول‌الله(ص) و ائمّه هدی(ع) اثری از آن نیست، علم آنرا به‌خـــدا واگذار، که منتهای حق خدا بر تو همین است.»[1]

در سراسرِ فرمایشاتِ معصومین(ع) در بخش خداشناسی، تأکید بر این است که خدا را از پیشِ خود وصف نکنید، و بر او اسم نگذارید.

عدم توان انسان به توصیف خدا خود مسئله‌ای است از نظر عقل روشن و بدیهی. زیرا هنگامی انسان می‌تواند چیزی یا کسی را وصف نموده، درباره‌ی صفات و خصوصیات او سخن بگوید که آن چیز و یا آن کس، در احاطهٔ علمی و عقلی شخص وصف‌کننده قرار داشته باشد. با محدودیّت عقلی و علمی بشر، او را به ذات نامحدود راهی نیست.

توقیفی بودن اسماء و صفات

با توجه به اینکه هیچکس نمی‌تواند به کُنهِ ذاتِ خـــدا پی ببرد، بنابراین او چه می‌داند، چه لفظ و چه نامی مناسب با شأن و جلال خـداسـت؟! و چه بسا نامی را که ما خیال می‌کنیم مناسب مقام حق‌تعالی است و در واقع کفر و جسارت باشد. مثل آنکه بعضی او را به محبوبه، معشوقه، یار دلربا، شاهد رعنا، دلبر زیبا، حبّ، وُدّ و... صدا می‌کنند و عدّه‌ای هم با لفظ بت و صنم او را خطاب می‌کنند و برخی هم او را به علت تامّه، صادر و مصدر، عاقل و معقول، معلوم، واجب‌الوجود و... می‌خوانند.

آنها هرچه را از نظر خود کمال بدانند، با لفظی آنرا بیان می‌کنند و اسم خدا گمان می‌کنند. در حالیکه امام صادق(ع) به عبدالله‌بن‌سنان اجازه نمی‌دهد که در دعای غریق بعد از "یا مقلّب القلوب"، "والابصار" اضافه شود.

روی مبانی کتاب و سنّت، خدا مسمّی و موصوف نیست، مگر به آنچه خودش وصف کرده (الّا بما وَصَفَ بِهِ نفسَهُ) هرچه را خودش از اسماء و صفات فرموده، همان را باید گفت و آنچه را که نگفته، باید دهان را بست و هیچ نگفت.

---

۱. نهج البلاغه فیض، خطبه ۹۰.

درحالیکه عدّه‌ای از عرفا و حکما به تجزیه و تحلیل در ذات خدا می‌پردازند و برای خدا مقاماتی درست می‌کنند و در هر مقامی خدا را به اسمی یاد می‌کنند!

اینجاست که می‌گوییم، صفات و اسماء حق‌تعالی توقیفی است، یعنی توقّف دارد بر اذن خود حق متعال و اطلاق هر نام و وصفی بر خدا روا نیست، مگر آنکه از طرف خدا یا به زبان معصومین﴿ع﴾ جاری شده باشد.

امر خداست، که او را به نامهایی بخوانیم که خود از طریق وحی به ما تعلیم داده و ما را از کسانیکه با نامگذاری برای خدا به کفر و الحاد قدم می‌گذارند بر حذر داشته است، آنجا که می‌فرماید:

وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنى فَادْعُوهُ بِها، وَ ذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمائِهِ

یعنی: «برای خداوند اسامی نیکوست، پس او را بدانها بخوانید و کسانی را که با انتخاب اسم برای او به کفر و الحاد می‌گرایند، واگذارید.»[1]

همچنین ائمّه﴿ع﴾ که حاملین علوم قرآن و معلّمین انحصاری آن هستند، با بیاناتِ مختلفی امّت اسلامی را به‌شدت از انتخاب نام برای خداوند، به میل و رأی خود، منع فرمودند.

امام رضا﴿ع﴾ می‌فرمایند:

فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تُسَمِّيَهُ بِمَا لَمْ يُسَمِّ بِهِ نَفْسَهُ. «مبادا خدا را به اسمی بنامی، که خود را به آن اسم ننامیده است.»[2]

صفات ذات و صفات فعل

به‌طورکلی تمامی اسماء و صفات خداوند بر دو قسم است: ذات و فعل.

اینک به شرح و توضیح ویژگیهای هر یک می‌پردازیم.

اوّل؛ صفاتِ ذات، آندسته از صفات را که ذاتِ الهی بدونِ ملاحظه و واسطهٔ فعلی و کاری بدان وصف می‌گردد، صفات ذات می‌گویند. مثل: حیّ، عالم، قادر، سمیع، بصیر، و...

این صفات دارای چند خصوصیّت است:

۱- عینِ ذاتِ خداست و جدای از ذات نیست.

---

۱. اعراف – ۱۸۰.

۲. توحید صدوق، ص۴۵۱.

۲- ازلی و دائم‌الثبوت است و همیشه خداوند آن صفات را دارا بوده است.

قال الرضا(ع) : لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ عَالِماً قَادِراً حَيّاً قَدِيماً سَمِيعاً بَصِيراً لِذَاتِهِ.

ترجمه: «امام رضا(ع) فرمود: پیوسته از ازل خدا به ذاتش، علیم، قادر، حیّ، قدیم، سمیع و بصیر بوده است.»[۱]

۳- همچون ذات الهی، غیر قابل درک بوده و هیچ تصوّر و فهمی در هیچ حدی از آن نداریم.

۴- تنزیهی است، یعنی خدا را از داشتن ضد آن صفت منزّه و پاک می دانیم. مانند:

صفت علم، که ضدِّ آن، جهل بر خدا روا نیست. وقتی می‌گوییم خدا عالم است، یعنی جاهل نیست. یا وقتی می‌گوییم خدا حیّ است، یعنی ضد آن موت را از او نفی می‌کنیم و دیگر از حیات او هیچ نمی‌فهمیم.

به‌عبارتی دیگر صفات ذات "سلبی" است، یعنی همین‌قدر می‌فهمیم که باید ضدّ آنرا از خدا سلب کنیم و نه چیز دیگر.

امام ابوجعفرثانی حضرت جواد(ع) فرمود:

فَقَوْلُكَ: إِنَ اللَّهَ قَدِيرٌ خَبَّرْتَ أَنَّهُ لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ، فَنَفَيْتَ بِالْكَلِمَةِ الْعَجْزَ، وَ جَعَلْتَ الْعَجْزَ سِوَاهُ، وَ كَذلِكَ قَوْلُكَ: عَالِمٌ إِنَّمَا نَفَيْتَ بِالْكَلِمَةِ الْجَهْلَ، وَ جَعَلْتَ الْجَهْلَ سِوَاهُ.

ترجمه: «اینکه می‌گویی خداوند قادر است، خبر داده‌ای که چیزی او را ناتوان نمی‌کند و با این کلمه ناتوانی را از او نفی کرده‌ای، و اینکه گویی عالم است، جهل را از او نفی کرده‌ای و جهل را غیر او قرار داده‌ای...»[۲]

دوّم؛ صفات فعل، آندسته از صفات الهی که خداوند بدان وصف می‌شود به ملاحظه انجام کار و فعلی، مثل: خالق، رازق، مرید و...

خدا را خالق می‌نامیم به جهت اینکه مخلوقات را آفریده، رازق می‌گوییم، چون عمل روزی دادن با اوست و مرید می‌گوییم، چون اراده آفرینش موجودات را کرده است.

با این صورت، صفات فعل هیچ‌یک از خصوصیّاتِ صفات ذات را دارا نیست. بنابراین:

۱- عین ذات نیست و کاملاً جداست.

---

۱. توحید صدوق، ص۱۴۰.

۲. اصول کافی، ج۱، ص۱۵۸، ترجمه مصطفوی.

قال الصادق(ع) : يُسَمَّى بِأَسْمَائِهِ وَ هُوَ غَيْرُ أَسْمَائِهِ وَ الْأَسْمَاءُ غَيْرُهُ.

«او به اسامیش، نامیده می‌شود. پس او غیر اسمائش است و اسماء غیر اویند.»[1]

۲- ازلی نیست و حادث است. یعنی می‌توانیم بگوئیم: خدا رازق نبوده و آنگاه که مرزوق را آفرید، صفت رازق بر او تعلّق گـرفـت. و هـمـچنین سایر صفات فعل، که خدا را به اعتبار عملی که انجام می‌دهد به آن می‌نامیم.

امام جواد(ع) : الْأَسْمَاءُ وَ الصِّفَاتُ مَخْلُوقَاتٌ[2]

قال الصادق(ع) : كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ لَا شَيْءَ غَيْرَ اللَّهِ مَعْرُوفٌ وَ لَا مَجْهُولٌ كَانَ عَزَّ وَ جَلَ وَ لَا مُتَكَلِّمَ وَ لَا مُرِيدَ وَ لَا مُتَحَرِّكَ وَ لَا فَاعِلَ جَلَ وَ عَزَّ رَبُّنَا فَجَمِيعُ هَذِهِ الصِّفَاتِ مُحْدَثَةٌ.

ترجمه: «خدا بود و هیچ چیزی، نه معروف و نه مجهول، با او نبود. خدای عزّوجلّ بود و متکلم نبود، بود و مرید نبود، بود ولی متحرّک نبود، فاعل نبود، خداوند، بزرگ و عزیز است، پس همهٔ این صفات حادثند.»[3]

۳- ما از اندیشه در صفاتِ فعل منع نشده‌ایم. اگرچه نتوانیم به عمقِ صفات فعل الهی پی ببریم و آنها را بشماریم امّا مَنهیٌّعَنه نیست. علاوه بر اینکه در روایات و آیاتِ زیادی تفکّر و تدبّر در مخلوقات و آیات، که فعلِ خدایند مورد تأکید قرار گرفته است. افراد نسبت به هوش و توانِ خود، فعل خدا را درک می‌کنند. مثلاً رزق خدا معلوم است، رحم خدا که همان پاداش اوست، و ارادهٔ او که فعل اوست، قابل درک است.

۴- ضدِّ این صفات بر خدا جایز است. یعنی می‌توان گفت: خدا رازق بوده و نبوده، و رواست که بگوئیم: خدا اراده نکرده و غضب ننموده.

۵- صفاتِ فعل الهی به اذن خودش، قابل انتقال به غیر است. یعنی ممکن است که خداوند همان‌ها را به انبیاء و اولیاء و ملائکه و بندگانِ شایسته‌اش عطا فرماید. مثلاً خدا رازق است، آنرا به میکائیل هم منتقل می‌کند، مُمیت است و آنرا به عزرائیل می‌دهد، خالق و محیی است، آنرا به پیامبرش هم می‌دهد.

قرآن در آیه ۴۹ آل‌عمران از قول حضرت عیسی می‌فرماید:

أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِ الْمَوْتى بِإِذْنِ‌اللَّهِ.

---

۱. توحید صدوق، ص۱۴۳.
۲. کافی ج۱، ص۱۵۷.
۳. توحید صدوق، ص۲۲۷.

در این آیه صفت خلق‌کردن و زنده‌کردنِ مُردگان به حضرت عیسی نسبت داده شده، اما رویِ "اذن خدا" تـأکـیـد شده اســت.

تذکر ۱: اینکه می‌گوییم صفات فعل همیشه با خدا نبوده و ازلی نیست، نه به این معنی است که خدا را محدود و ناتوان سازیم و بگوییم خدا قادر بر آن نبوده، بلکه می‌گوئیم: خدا قدرت بر رزق داشته، ولی خلقی نیافریده که رازق باشد و یا فعلی نداشته تا مرید و غفّار و... باشد. همینطور که سایرِ صفات فعل که خدا قدرت بر انجام آنها را داشته ولی قدرتش بعداً تعلّق گرفته است.

راوی می‌گوید به امام صادق﴿ع﴾ عرض کردم: ایا خدا از ازل مرید بوده؟ فـرمـودنـد:

إِنَ الْمُرِيدَ لَا يَكُونُ إِلَّا لِمُرَادٍ مَعَهُ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَالِماً قَادِراً ثُمَ أَرَادَ.

ترجمه: «هـمـانـا مـریـد نمی‌شود مگر اینکه مرادی (اراده شده) با او باشد، بلکه خدا پیوسته و از ازل عالم و قادر بود، (ولی اراده شده‌ای نداشت با اینکه علم و قدرت آنرا داشت.) سپس اراده نمود.[۱]

تذکر ۲: اگر صفاتِ فعل را ازلی و همیشگی بدانیم و بگوئیم: دائماً با خدا بوده، باید همهٔ مخلوقات را ازلی بدانیم و در نتیجه به ازلی‌های بی‌شمار قائل شویم که این شرکِ محض است و با هیچ عقلِ سالمی سازگار نیست. در روایاتِ زیادی آمده که خدا بوده و هیچ خلقی همراه او نبوده. (لَا مَعْلُوماً وَ لَا مَجْهُولاً)[۲] و آنگاه که آفرید، علمش بر معلوم و قدرتش بر مقدور تعلّق گرفت.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ وَ لَا شَيْءَ غَيْرُهُ.

امام باقر﴿ع﴾ فرمود: «همانا خدای تبارک و تعالی بود ولی هیچ چیزی غیر او نبود.»[۳]

با آنچه در مورد صفات ذات گفته شد، چون ما هیچ اجازه ورود در آنها را نداریم و صفاتِ ذات، همچون ذاتِ خـــدا لایُعْرَف و ناشناخته است و کسی حق بررسی و اظهار نظر در آنها را ندارد، بنابراین صفات ذات را رها ساخته و صفاتِ فعل را دنبال می‌کنیم.

---

۱. توحید صدوق، ص۱۴۶.
۲. توحید صدوق، ص۴۳۵.
۳. توحید صدوق، ص۱۴۱. همچنین رجوع شود به حدیث امام جواد﴿ع﴾ در اصول کافی ۱، ص۱۵۷، ترجمه سید جواد مصطفوی.

صفات فعل:

اسماء و صفات فعل که حادثند و همگی مخلوق خدایند، بر دو قسم است:

۱- لفظی
۲- کَوْنی

۱- اسماء و صفات لفظی

عبارتند از کلیهٔ اسماء و صفاتی که در قرآن و روایات معصومین﴿ع﴾ و ادعیه، در مورد خدا گفته شده و خداوند به آن نامها و صفاتها خوانده شده و امر شده‌ایم که او را به آن نام‌ها بخوانیم.

در این تعریف ما فقط الفاظ و عبارات و حروفِ تشکیل دهندهٔ اسماء و صفات را در نظر داریم، نه معنیِ حاصل از این عبارات و کلمات را. بنابراین در اسماءِ ذات، الفاظ آن اسامی در این مجموعه صفاتِ لفظی می‌گنجد و لفظِ هیچ اسم و صفتی استثناء نمی‌شود.

دعاهای ما مملوّ و مشحون است از این اسماء و صفات. ائمه﴿ع﴾ فقط اسماءالحسنی را ۹۹ عدد ذکر کرده‌اند.[۱] در دعای جوشن‌کبیر هزار اسم و صفت برای خدا ذکر شده، که طبق دستورِ شرع ما باید خدا را به همین‌ها بخوانیم و از اختراع لفظ جدیدی در مورد او پرهیز نمائیم.

گفته می‌شود که در بین اسامی لفظی خدای متعال، لفظ جلاله **"الله"** مقدّمترین نامهاست که در قرآن بیشتر از همهٔ اسامی و حتی کلمات دیگر به کار رفته است.

صفات ثبوتی و سلبی

بعضی از بزرگان در گفتار و کتابهاشان اسماء و صفات لفظی را به دو دسته تقسیم کرده‌اند:

دسته‌ی اول ثبوتی، که به موجب آنها صفاتی در خدا ثابت می‌شود و خداوند به آنها متّصف می‌گردد. وصفِ خدا به آنها، بیان‌کنندهٔ کمال اوست. مثل لفظِ علیم، سمیع، جلیل و...

۱. توحید صدوق، ص۱۹۴.

دستهٔ دوم سلبی، یعنی به موجب آنها صفاتی از خدا سلب می‌شود و خداوند از آنها منزّه و به دور داشته می‌شود و توصیف او به آنها موجب نقص و ضعف است. مثل لفظ مرکب، جهل، عجز، جسم، مکان، احتیاج، شریک داشتن، شبیه داشتن و... که خداوند از همهٔ این صفات مبرّی و پاک است.

لازم به ذکر است که برخی محقّقین اسماءِ ذات را به دو بخش تقسیم کرده‌اند: ۱- ثبوتی ۲- سلبی، که با آنچه در موردِ صفات ذات و ویژگی‌های آن گفته شد، این نظریه درست نیست و حاکی از عدمِ شناختِ صحیحِ این بخش از معارف است.[۱] بلکه این تقسیم‌بندی در اسماءِ لفظی قابل قبول است و در اسماءِ ذات، دهانِ مـا بسته است و هـیـچ نمی‌دانیم. اگر صفات سلبی را همانطور که نویسندهٔ فوق معتقد است، در زمرهٔ صفاتِ ذات بیاوریم معنی ندارد که مثلاً بگوئیم: کفو داشتن، عجز، جهل و... که سلبی است از صفات ذات است.

صفات جمال و جلال

در یک تقسیم‌بندی دیگر، اسماء و صفات لفظی تقسیم می‌شود به جمال و جلال.

صفاتِ جمال، آنهایند که بدان رجا و امیدواری و رغبت به‌وجود می‌آید و در آن آدمی دارائیها و قدرتِ خود را می‌بیند که خدا به او عطا فرموده و با شنیدن آنها هرکس به شوق می‌آید و در او شور و امید ایجاد می‌گردد. مثل صفاتی همچون: علیم، رحیم، غفور، ذوالفضل، وهاب، رئوف، انیس، شفیق، رفیق، قاضی الحاجات، ستار العیوب، قابل التَّوب و...

صفاتِ جلال، آنهایند که بدان، حالت خوف و انفعال ایجاد می‌شود و در آن آدمی فقر و ضعفِ خود را می‌بیند و با شنیدنِ آن، در وی ترس و دلواپسی ایجاد می‌شود و از خدا می‌هراسد. مثل صفاتی همچون: شدیدالعقاب، ذواانتقام، اشدّبأساء، جبّار، ذو عقاب الیم، سریع‌العقاب، عزیز و...

با یادآوری صفاتِ جمال، به انسان "رجـا" دست می‌دهد و "راجـی" می‌شود و با شنیدن صفاتِ جلال، به "خـوف" می‌افتد و "خـائـف" می‌گردد.

در یکی آدمی، توانائی‌هایی که خدا به او داده می‌بیند، تا بر آستانِ او سجده نماید و شکرش کند و در دیگری، نیاز و احتیاجِ خویش را در می‌یابد و از ترس به خدا پناه می‌برد و گِردِ گناه نمی‌گردد. این لطفی است از جانب پروردگار و از نظر تربیتی، اگر کسی همواره بین "خـوف" و "رجـا" باشد، بهتر می‌تواند مراتبِ کمال و بندگی را طی نماید.

---

۱. پیام قرآن، ج۴، ص۵۹.

با کمی دقت در اسماء و صفاتِ الهی و شمارش آنها، معلوم می‌گردد که صفاتِ جمال در قرآن، به مراتب از صفاتِ جلال بیشتر به کار رفته است. (یَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ.) مثلاً: رحیم ۱۴۴بار، غفور ۹۰بار، رحمن ۴۲بار، توّاب ۱۱بار، رئوف ۹بار و... در صورتیکه صفاتِ حاکی از شدت و کیفر، یعنی صفات جلال، بسیار کمتر آمده.

مثلاً: شَدِیدُ الْعِقاب ۱۴ بار، ذُو انْتِقام ۳ بار، ُ أَشَدُّ بَأْسا وَ َ أَشَدُّ تَنْکِیلا، ذُو عِقابٍ أَلِیم، سَرِیعُ الْحِساب، شَدِیدُ الْعَذاب و منتقم هر یک فقط یک‌بار آمده. (برخی معتقدند صفاتِ جمال، همان صفات ثبوتیه و اسماءِ جلال، همان صفات سلبیه‌اند و هر دو را در زمره‌ی صفات ذات آورده‌اند که اینگونه تقسیم‌بندی هیچ‌گونه سند موجّهی ندارد.[1]

اسماء و صفات کَونی

اسماء کَونی، همان مخلوقات و آفریده‌های خدای متعالند که در عالم وجود دارند. از ذرات تا کُرات و همهٔ آنچه در عالم تکوین است و لباس هستی بر تن دارد، همه اسم و صفت خدایند. یعنی: با هستی و کمالاتِ وجودِ خویش، نشان خدا و علامت به سوی اویند و ما را به خدا دلالت و راهنمایی می‌کنند و همه آیةالله و صفةالله هستند.

همانگونه که اسامی لفظی خدا، علامت خدایند و به او اشاره دارند، اسامی کَونی خدا هم به او اشاره می‌کنند و او را نشان می‌دهند. اسامی کَونی از نظرِ درجه دلالتشان به سوی خالقشان دارای درجات و مراتبی هستند، چنانکه معصومین﴿ع﴾ عالی‌ترین آیات الهی و اسماء حسنای خدای عزّوجلّ هستند و آیه‌ای بالاتر از آنها نیست، در روایات آمده: نَحْنُ اسماء الحُسنی، نَحْنُ آیاتُ الله الکُبری.

امامانِ پاک و معصوم ما، به‌وجود و هستی و کمالات خویش بهترین نشانهٔ وجودِ خدا و کامل‌ترین علامت به سوی اویند، که بدانها خدا شناخته می‌شود. همانگونه که فرموده‌اند: بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ بِنَا عُرِفَ اللَّهُ.

آری اگر نام "الله" بزرگترین اسم لفظی خداست، پیامبر و معصومین﴿ع﴾ هم بزرگترین اسم تکوینی و عینی خدایند. خدای بر ما منّت نهاده و آن اسامی مطهّر و پاک را در معرض بهره‌وری انسان‌های خاکی قرار داده، ولی افسوس که انسان ظلوم و جهول است.

---

۱. خدا و صفات جمال و جلال، ص۱، پیام قرآن، ص۵۹ و...

تباین صفات بین انسان و خدا

در فرمایشاتِ معصومین علیهم‌السلام آمده که بعضی از نامهای خدا فقط مخصوص اوست و کسی حق ندارد دیگری را به آن نامها صدا کند، مثل لفظ الله و رحمن و...

قال علی علیه‌السلام : اللَّهُ أَعْظَمُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ هُوَ الِاسْمُ الَّذِي لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسَمَّى بِهِ غَيْرُ اللَّهِ.

ترجمه: «"الله" بزرگترین اسم از اسامی خداست که سزاوار نیست کسی غیر از او به آن نامیده شود.»[1]

ولی بعضی اسامی بین خدا و انسان مشترک است، مثل: عالم، بصیر، سمیع، قائم و... خدا عالم است، بشر هم عالم، خدا سمیع است، انسان هم، اما باید توجه داشت، که هیچ‌گاه علمِ خدا و بشر به هم شبیه نیست.

امام رضا علیه‌السلام فرمود: فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ.

ترجمه: «آنچه در خلق است، در خالق یافت نمی‌شود.»[2]

خداوند در هیچ‌یک از صفات، با مخلوقاتش شباهت ندارد، حتی در وجود؛ وجودِ خدا و وجودِ خلق، دو چیزِ کاملاً مخالف هم‌اند و هیچ‌گونه سِنخیّتی با هم ندارند.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: إِنَ اللَّهَ خِلْوٌ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلْقَهُ خِلْوٌ مِنْهُ.
ترجمه: «خدا از خلقِ خود خالی و جداست و خلقش از او خالی است.»[3]

آری خدا موجود است، ما هم موجود، ولی وجودِ ما قابل درک و فهم است و دست یافتنی؛ اما وجودِ خدا ﷻ لَايُدْرَك است و غیر قابل فهمِ بشر.

هرگونه تشبیه بین اسامی و صفات انسان و خدا، به کفر و شرک منتهی می‌گردد. ما نمی‌توانیم بگوئیم: خدا هم قادر است، ما هم قادریم، منتهی قدرت در خدا بی‌نهایت است و در ما نهایت دارد و یا در او در حد تامّ و کمال است؛ و در ما در حد نقص و غیر تامّ.

این گفته: "هر کمالی که نمونهٔ آن را در صفحهٔ هستی مشاهده می‌کنیم، خالقِ ما، همان کمال را به نحو کامل و بالاتر داراست."[1]

---

۱. توحید صدوق، ص۲۳۱.
۲. توحید صدوق، ص۴۰.
۳. کافی، ج۱، ص۱۱۰.

و نیز این عبارت:

"ذات او مانند علم و قدرت و همهٔ صفاتش بی پایان و نامحدود است. و از سوی دیگر ما و تمامِ آنچه به ما مربوط است اعم از علم و قدرت و حیاتِ ما و زمان و مکانی که در اختیار داریم، همه محدود است."[۲]

و یا این فرمایش:

"بنابراین، مفهومِ حیات، دلالت بر کمالِ وجودی می‌کند و قابلِ توسعه به موجوداتی که متعلّق به ماده هم ندارند می‌باشد و از این‌رو همهٔ مجرّدات، دارای صفت ذاتی حیات هستند و بالاترین مرتبهٔ حیات، مخصوصِ ذاتِ مقدسِ الهی است."[۳]

"قدرت مفهومی است مشکّک که مصادیقِ آن دارای مراتب مختلفی هستند و این مفهوم شامل قدرت حیوان و انسان و مجرّداتِ تام و نیز شامل قدرت الهی می‌شود، چنانکه مفهومِ وجود و حیات و علم و... همچنین هستند."[٤]

همینطور این گفته:

"تا جائیکه نیروی فلسفه توانسته است راه یابد این است که ذاتِ یکتای حق‌تعالی که خود آفرینندهٔ موجودات است از داشتن امثال و نظائرِ منزّه و مقدّس است ولی هیچ مانع و محذورِ عقلی در بین نیست که آیات و نشانهایی از خود به وجود آورده و صفات الهی بخشد. و به همین جهت شاید بتوان گفت: نفس ناطقه انسانی را نمونه ذات و صفات و افعال خود ساخته..."[٥]

و سایر گفته ها از این قبیل، به هیچ وجه نمی‌تواند معرّف خدای واقعی باشد.

قال الجواد علیه السلام : ...جَلَ وَ عَزَّ عَنْ أَدَاةِ خَلْقِهِ وَ سِمَاتِ بَرِيَّتِهِ وَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوّاً كَبِيراً.

ترجمه: «او از ابزار مخلوقش و صفات و نشانه‌های آفریدگانش برتر و والاتر است.»[٦]

اینجاست که می‌گوئیم اشتراک بین اسماء و صفات در خدا و انسان، اشتراک لفظی است، نه اشتراک معنوی. یعنی ما و خدا فقط در لفظ عالم یا بصیر و... مشترکیم. ولی در معنایی که از این اسامی بر می‌آید، هیچ‌گونه اشتراکی حتّی به نسبت محدود، ذرّه به بی‌نهایت، یا قطره و دریا با خدا نداریم. چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود:

---

۱. خدا و صفات جمال و جلال، ص۱.
۲. پیام قرآن، ص۳۳.
۳. آموزش فلسفه استاد محمد تقی مصباح یزدی، ص۴۰۹.
٤. همان مدرک، ص۴۱۳.
٥. علم کلّی مهدی حائری یزدی، ص۳۴.
٦. کافی، ج۱، ص۱۵۹.

فَمَعَانِي الْخَلْقِ عَنْهُ مَنْفِيَّةٌ. معانی‌ای که در خلق است، در او نیست.[1]

امام رضاعليه‌السلام ضمن فرمایشاتی در مورد صفات خدا، چنین می‌فرماید:

إِنَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَلْزَمَ الْعِبَادَ أَسْمَاءً مِنْ أَسْمَائِهِ عَلَى اخْتِلَافِ الْمَعَانِي...

إِنَّمَا سُمِّيَ اللَّهُ عَالِماً لِأَنَّهُ لَا يَجْهَلُ شَيْئاً فَقَدْ جَمَعَ الْخَالِقَ وَ الْمَخْلُوقَ اسْمُ الْعَالِمِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى...

فَقَدْ جَمَعَنَا الِاسْمُ بِالسَّمْعِ وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى وَ هَكَذَا الْبَصَرُ...

ترجمه: «خدای تبارک و تعالی روا داشت که روی بندگانش اسم‌هایی از اسماءِ خودش نهاده شود، ولی با اختلافی در معانی... پس خدا عالم نامیده می‌شود، زیرا به چیزی جاهل نیست، پس خالق و مخلوق در اسم عالم شریک شوند، ولی معنی مختلف بود... همچنین ما در اسم سمیع با خدا مشترکیم، ولی در معنی مختلف، همینطور در بینائی...»[2]

مردی آمد خدمت حضرت رضاعليه‌السلام و عرض کرد:

خدا را برای ما وصف کن، زیرا در این باره در بین ما اختلاف افتاده، حضرت پس از آنکه مقایسه کردن صفات خدا را گمراهی خواندند، فرمودند:

وَ أَصِفُهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ مِنْ غَيْرِ صُورَةٍ لَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ مَعْرُوفٌ بِغَيْرِ تَشْبِيهٍ.

ترجمه: «خدا را وصف می‌کنم به آنچه خودش وصف کرده، بدون اینکه به آن صورت ذهنی بدهم. صفات خدا با حواس درک نمی‌شود و به انسان مقایسه نمی‌گردد. او شناخته شده است امّا بدون شبیه داشتن.»[3]

بنابراین صفات در ما قابل شناخت و تصوّر است و با خدا فقط در لفظ مشترک است. حالا صفات در خدا چگونه است؟! ما نمی‌دانیم و نمی‌فهمیم. اصلاً صفات خدا قابل درک و فهم ما نیست تا بخواهیم آنرا با مخلوقات بسنجیم. او خالق بینائی است، خالق قدرت است، پس قدرت و بینائی او چیز دیگری است و او خالق وجود است، پس وجود او هم با هر وجودی قابلِ مقایسه نیست و مباینت و جدایی بدون قید و شرط در بین صفات خدا و انسان حاکم است.

---

۱. توحید صدوق، ص۷۹.

۲. اصول کافی، ج۱، ص۱۶۳ ـ ۱۶۴ ترجمه مصطفوی.

۳. توحید صدوق، ص۴۷.

فائده اسماء و صفات

با توجه به اینکه هیچ‌یک از الفاظ اسماء و صفات و همچنین مفاهیمی و معانی‌ای که از هر یک از آنها به ذهن و فکر ما می‌آید خدا نیست و اسامی خدا غیر خدایند، این سؤال مطرح می‌شود که، پس حکمت و فایده تعیین اسم و صفت چیست و چرا باید خدا را به این نامها بخوانیم؟

پاسخ: گرچه برکات و آثار نیک اعتقاد و اعتراف به اسماء و صفات ذات باری‌تعالی فراوان است، لیکن ذیلاً به چهار مورد اشاره می‌شود:

۱- اسماء و صفات ابواب دعا و تکلّم با خدایند

این لطف و تفضّلِ بزرگی است که خدا به بندگان خویش نموده و با اینکه ذات مقدّسش و صفات حُسنایش قابل درک و فهم بشر نیست و آدمی هیچ راهی به ذات ندارد، امّا برای اینکه از ارتباط با خدایش محروم نباشد و بتواند با او حرف بزند و دردِ دل خود را با او در میان گذارد، و با او اُنس بگیرد، خدای متعال تفضّلاً برای خویش این اسماء و صفات را تعیین فرموده تا بنده بتواند با آفریدگارِ خویش به راز و نیاز بپردازد و میثاق بندگی را بجا آورد و به تسبیح و تقدیس او مشغول باشد.

امام سجاد﵇ فرمودند: وَمِنْ أَعْظَمِ النِّعَمِ عَلَيْنَا جَرَيَانُ ذِكْرِكَ عَلَى أَلْسِنَتِنَا وَ إِذْنُكَ لَنَا بِدُعَائِكَ وَ تَنْزِيهِكَ وَ تَسْبِيحِك.

ترجمه: «از عظیم‌ترین نعمتهایی که به ما دادی، آنست که ذکرِ خودت را بر زبان ما جاری ساختی و اجازهٔ دعا کردن و تنزیه و تسبیح خود را به ما عنایت فرمودی.»[۱]

اگر این اسامی را خدا تعیین نمی‌فرمود، آدمی از پیش خود قدرت این کار را نداشت و نمی‌دانست او را چگونه بخواند و چگونه عبادت کند. به این حقیقت امام رضا﵇ اشاره فرموده‌اند:

ثُمَّ وَصَفَ نَفْسَهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِأَسْمَاءٍ دَعَا الْخَلْقَ إِذْ خَلَقَهُمْ وَ تَعَبَّدَهُمْ وَ ابْتَلَاهُمْ إِلَى أَنْ يَدْعُوهُ بِهَا فَسَمَّى نَفْسَهُ سَمِيعاً بَصِيراً قَادِراً قَائِماً نَاطِقاً ظَاهِراً... وَ مَا أَشْبَهَ هَذِهِ الْأَسْمَاءَ.

ترجمه: «آنگاه خدای تبارک و تعالی، خود را به نامهایی توصیف نمود و هنگامی‌که آدمیان را آفرید و آنها را در بوتهٔ آزمایش قرار داد که او را بندگی کنند، از آنها خواست تا او را به آن نامها بخوانند. پس بدین جهت خود را سمیع، بصیر، قادر، قائم، ناطق و... امثال اینها نامید.»[۲]

---

۱. مفاتیح الجنان، مناجات الذاکرین.

۲. اصول کافی، ج۱، ترجمه سیدجواد مصطفوی، ص۱۶۲.

۲- اسامی و اوصاف کلیدهای معرفت خدایند

همانگونه که اسامی تمام اشیاء این عالم وسیله و نشانهٔ شناسایی آن اشیاءاند و مثلاً وقتی بر یک چیزی نامی می‌گذاریم و می‌گوییم: آب، ماء، سو، واتر... همهٔ اینها یک قراردادی و علامتی است برای چیزی که بین این الفاظ و آن چیز هیچ ارتباط و سنخیّت وجودی نیست و فقط لفظی است قراردادی برای شناسائی آن چیز، همینطور اسامی و نامهای الهی هم به وسیلهٔ خدای متعال تعیین شده که بدینوسیله او را بشناسند و معرفت پیدا کنند. لهذا، اوصاف از نظر کتاب و سنت غیر از حق متعالند و خدا غیر اسماء و صفاتی است که نشانه‌ها و علائم اویند.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:

كَانَ اللَّهُ وَ لَا خَلْقَ ثُمَّ خَلَقَهَا وَسِيلَةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ يَتَضَرَّعُونَ بِهَا إِلَيْهِ وَ يَعْبُدُونَهُ

ترجمه: «خدا بود و خلقی نداشت، آنگاه آنها را آفرید (اسماء و صفات را) تا بین او و خلقش وسیله‌ای باشد، که با آن، به سوی خدا تضرّع و عبات کنند.»[1]

(البته این معرفت هیچ‌گونه صورتِ ذهنی و فکری ندارد و معرفتی است فطری. از معرفتِ حاصل از اسماء و صفات نباید هیچ‌گونه تصوّری از معبودِ فطری داشته باشیم (مَعْرُوفٌ بِغَيْرِ تَشْبِيهٍ) والّا خدا محدود می‌شود به تصوّرِ ما؛ و این همان چیزی است که شدیداً از آن نهی شده‌ایم.)

بنابراین قبل از خلقت عالم و آدم برای خدا هیچ اسمی و صفتی نبوده، او بوده و خودش. چنانکه امام رضاعلیه‌السلام در پاسخ به سوالی فرمود:

... هُوَ نَفْسُهُ وَ نَفْسُهُ هُوَ قُدْرَتُهُ نَافِذَةٌ فَلَيْسَ يَحْتَاجُ أَنْ يُسَمِّيَ نَفْسَهُ وَ لَكِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءً لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا لِأَنَّهُ.

ترجمه: «او قبل از اینکه خلق را بیافریند، خودش بود و بس، قدرتش نافذ بود و احتیاج نبود که به اسم نامیده شود (چون کسی غیر از او نبود)، ولکن (هنگامیکه خلق را آفرید) برای خودش اسمهایی اختیار نمود که خلق به آن اسامی او را بخوانند، زیرا اگر با اسمش خوانده نشود، شناخته نمی‌شود. (مردم دهانشان بسته می‌شود و نمی‌دانند او را چگونه بخوانند.)[2]

بنابراین اسماء و صفات کلیدهای معرفت خدایند و خدا با نشانه‌ها و علامت‌ها شناخته می‌شود.

عن الحسین علیه‌السلام : أَصِفُ إِلَهِي بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أُعَرِّفُهُ بِمَا عَرَّفَ بِهِ نَفْسَهُ... مَعْرُوفٌ بِالْآيَاتِ مَوْصُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ.

---

۱. توحید صدوق، ص۱۹۳.

۲. بحارالانوار، ج۴، ص۱۷۵ و اصول کافی، ج۱، ص۱۵۳، ترجمه مصطفوی.

ترجمه: «خدایم را وصف می‌کنم به آنچه خود وصف کرده خودش را. و او را می‌شناسم به آنچه خودش معرّفی کرده خودش را... خدا به آیات و علامات شناخته می‌شود.»[1]

این ویژگی برای اسماءِ لفظی و کَونی، هر دو صادق است، اگر اسماءِ لفظی خدا نبودند، دهان به ذکر او باز نمی‌شد و همین‌طور اگر اسماءِ تکوینی خدا هم نبودند، عظمت و جلال خدا آشکار نمی‌گشت و آیه و نشانه‌ای بر وجود او نبود. موجوداتِ این عالم هر یک به اندازهٔ مرتبه و ظرفیت وجودی خود با هستی‌شان خدا را معرّفی می‌کنند.

امامان علیهم‌السلام که از مصادیقِ کاملِ اسماء کَونی‌اند، بهترین نشانهٔ قدرت و شوکت الهی‌اند، چنانکه امام صادق علیه‌السلام فرمود: بِنَا عُرِفَ اللَّهُ وَ بِنَا عُبِدَ اللَّهُ نَحْنُ الْأَدِلَّاءُ عَلَى اللَّهِ وَ لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ.

ترجمه: «به ما خدا شناخته شد و به ما خدا عبادت شد و ما راهنمایان به سوی خدائیم و اگر ما نبودیم خدا عبادت نمی‌شد.»[2]

بنابراین ذات مقدّس حق، صرف نظر از اوصاف و اسماء، لایُعرَف است. او خود را به اسماء و صفات معرفی می‌کند و اینها مایهٔ شناسایی اویند و از این راه خدا شناخته می‌شود.

بنا بر مشرب اهل بیت علیهم‌السلام، قبل از خلق چون اسم و وصفی در کار نیست و ذات اقدس الهی لَایُسَمَّی وَ لَایُوصَف است، از این رو شناخته نمی‌شود. او ایجاد علامت و اسم نموده تا معروف شود. چنانکه در حدیث قدسی می‌خوانیم:

كُنتُ كَنزاً مَخفيّاً وَ اَحبَبتُ اَن اُعرَفَ فَخَلَقتُ الخَلقَ لكَی اُعرَف.

ترجمه: «من گنج پنهانی بودم و خواستم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.»

۳- نشان از بی نشان

با هیچکس نشانی زان دلستان ندیدم — یا من خبر ندارم، یا او نشان ندارد
هر قطره‌ای در این ره صد موج آتشین است — دردا که این مغمّا شرح و بیان ندارد

نکته‌ای که عجیب است این است که: اسماء و صفات ضمن اینکه علامت و نشانهٔ خدایند، اما نشانِ خدایند به بی‌نشانی. این از همان امورِ شگفتی است که امام صادق علیه‌السلام فرمود: إِنَ أَمْرَ اللَّهِ كُلَّهُ عَجِيبٌ. یعنی: «امورِ خدا همه‌اش عجیب است.»[1]

---

۱. توحید صدوق، ص۸۰.
۲. توحید صدوق، ص۱۵۲.

انسان در راه خدا شناسی، به تشنه‌ای می‌ماند که تشنگی سراسرِ وجودش را می‌سوزاند و در جستجوی این نیازِ فطری، آرام و قرار ندارد. هنگامی‌که به سرچشمهٔ گوارا و زلال دست یافت، می‌خواهد به شناخت صفات آن نائل شود، ولی او را به هر نامی و هر صفتی بخواند، او آن نیست. خدا چنان لایَتَنٰاهی و بلکه فوق لایَتَنٰاهی است که این نشانها، نشانِ اویند، اما او بی‌نشان است.

قال الصادق علیه السلام : إِنَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَ لَا يُوصَفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ وَ قَالَ فِي كِتَابِهِ وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ فَلَا يُوصَفُ بِقَدْرٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِك.

ترجمه: «همانا خدا وصف نمی‌شود، او چگونه وصف می‌شود در حالیکه در کتابش فرموده: کسی قدرت ندارد قدر خدا را به جا آورد. پس به هر مقداری که توصیف شود برتر از آن است.»[۲]

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم　　وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

آنگاه که با کلید اسماء و صفات، خالقمان را وجدان کردیم و به معرفت فطری دست یافتیم، همهٔ نشانه‌ها و علامت‌ها به کنار می‌رود و بی‌نشانیِ او به هیچ نشانی نمایان می‌گردد. اوصاف، موصوف را نشان می‌دهد اما به لااسمی و لاوصفی. در آن حالت با تمام وجود او را می‌یابم، ولی هیچ‌گونه وصفی از ذات مقدّسش نداریم که به زبان و اندیشه آوریم. فضای قلب و جان لبریز از نور معرفت فطری (که خود عطا کرده) و عطرآگین از بوی دل‌انگیز معرفت خدا است، اما در بی‌نشانی.

گر کسی وصف او ز من پرسد　　بی دل از بی‌نشان چه گوید باز
عاشقان کُشتگان معشوقند　　بر نیاید ز کُشتگان آواز

ذات پاک او به هیچ وجه مثال و تعیّن ندارد، به من تعیّن داده و اسم او من هستم. لذا قبل از خلق موصوف و مسمّی نبوده و پس از خلقت معروف و مسمّی و موصوف شده است.

اینجاست که امر معرفت خدا عجیب می‌شود و من به حیرت و سرگردانی می‌افتم. چون خدا را با تمام وجود شهود کرده‌ام، اما نه شهودی عقلی یا وهمی یا خیالی و یا حسّی، بلکه شهودی وجدانی و وَلَهی (الله اکبر).

---

۱. اصول کافی، ج۱، ص۱۱۶، ترجمه مصطفوی.
۲. اصول کافی، ج۱، ص۱۳۸، ترجمه مصطفوی.

۴- اثر تربیتی اسماء و صفات

از این دیدگاه می‌توان اسماء و صفات را از دو جنبه مورد دقّت قرار داد:

۱- آنگاه که انسان خدای خویش را با صفات جمال و جلالش شناخت و دانست که خالق او قهّار و جبّار و ذوانتقام است، از غضب او می‌هراسد و دلواپسیِ عذاب شدید الهی، به او فرصت سرکشی و عصیان و فساد نمی‌دهد. آگاهی یافتن و اعتقاد پیدا نمودن به صفات جلال، نقش تربیتی و سازندگی عجیبی در زندگی فردی و اجتماعی ایفا می‌کند. انسان خائف از عذاب الهی، گردِ گناه نمی‌گردد. و آنگاه که در اثر غفلت و جهالت گناهی از او سر زد، صفات جمال و لطف و رحمت خدا را در نظر می‌آورد و خدای خویش را توّاب می‌بیند و از بخشش او مأیوس نمی‌گردد و با او آشتی می‌کند.

بنده وقتی می‌بیند خدای مهربان، به پیامبرش می‌فرماید:

نَبِّئْ عِبادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. «به بندگانم خبر ده که من غفور و رحیم هستم.»[۱]

در این حال، شعله‌های شوق و امید در دلش فروزان می‌گردد و به سوی خالقِ بخشنده جذب می‌شود و در صددِ جبرانِ جُرم خویش برمی‌آید.

صفات قهر الهی، بزرگترین مانع ظلم و فساد و صفات مهر او شورانگیزترین عامل جذب شدن فرد و جامعه به سوی نیکی و پاکی است.

از اعتقاد و بکارگیری این دو دسته اسماء و صفات (صفات جمال و جلال، مهر و قهر، خوف و رجا) در وجود آدمی نورانیّت ایجاد می‌شود، ظلمت گناه به کنار می‌رود و نور طاعت و سازندگی سراسر وجود را روشن می‌سازد. همچنان‌که از تلاقی دو قطب مثبت و منفی در چراغ، نور و روشنایی به وجود می‌آید.

۲- خدا را با اسماء و صفات شناختن و خواندن او به آنها، ما را خواهان خوبیها و پاکیها و طرفدار سرسخت ارزشهای والا، تربیت می‌کند. چون خدای مهربانِ خویش را واجد آن‌همه زیبائی و جمال و جلال می‌بینیم، سعی می‌کنیم این صفات حُسنی را در خودمان پیاده کنیم و خویش را به صفاتِ نیکو و پسندیده آراسته سازیم.

هر یک از ما با همان معنی و مفهومی که در بین خودمان رایج است، از این الفاظ و اسامی برداشتی نیکو داریم و فطرتاً به سوی آنها گرایش نشان می‌دهیم (بدون اینکه در معنی صفات و اسماء با خدا مشترک باشیم.) قداست و صفائی که بیان اسماء و صفات الهی در هر کس به وجود می‌آورد، گفتنی نیست. انس و الفت با این اسماء و بکارگیری آن در هر صبح و شام، بذر خصلت‌های پاکیزه را در روح و جان می‌پاشد و بکارگیری این الفاظ و عبارات مقدّس، تمرین نیکی و شعار زیبایی و پاکی سردادن است.

---

۱. الحجر ـ ۴۹.

انسان می‌بیند جائیکه خالق او، با آن جلال و شوکتِ بی‌منتها شکور است، چرا من در زندگی صفت شکرگزاری را در خود نداشته باشم؟ جائیکه او صبور است، رحیم و رئوف و عطوف است، منِ ناتوان چرا اینگونه نباشم؟

گویی که کریم است خدای رحمان　　بخشد زِ کرم چو بیند از ما عصیان
حق را تو اگر کریم دانی ز چه رو　　مانند سگان روی پی لقمهٔ نان

از این دیدگاه به صفات الهی نگریستن، موجب کمال اخلاقی و قرب الی‌الله می‌شود و ما را به صفات و رفتارِ حمیده متخلّق می‌سازد.

همانگونه که پیامبر گرامیﷺ فرمود: تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ.

پایانِ اسماء و صفات
گرگان ـ ابراهیم حنیف نیا